

تحلیل و بررسی وابستگی اخلاق به دین

هادی فنایی*

چکیده:

محدودیت و نقص معرفت بشری و عدم تأمین سعادت جامعه انسانی در صورت ابتناء اخلاق بر معرفت بشری، جایگاه دین و نیاز اخلاق به آن را روشن می‌سازد. قداست‌بخشی به گزاره‌های اخلاقی، تأیید و تحکیم ضمانت اجرایی دستورات اخلاقی و ارایه اسوه‌های اخلاقی، ابعاد مختلف این وابستگی است. نظام اخلاقی حاصل از تعامل دین و اخلاق، مبتنی بر هستی‌شناسی و انسان‌شناسی دینی است و بر این اساس است که جهان با اراده و تدبیر خدای حکیم و علیم اداره می‌شود و انسان هم موجودی است که هستی او با مرگ پایان نمی‌یابد و چگونگی رفتار و خلق و خوی او حیات ابدی وی را شکل می‌دهد. بر اساس این نوع جهان‌بینی و انسان‌شناسی، اخلاق می‌تواند زمینه سعادت جامعه بشری در زندگی دنیوی و اخروی را تأمین کند و انسان را به سرمنزل مقصود برساند. واژگان کلیدی: اخلاق، دین، معرفت، نیازمندی اخلاق به دین.

* استادیار دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)

تاریخ دریافت مقاله: ۸۶/۵/۱۱

پذیرش نهایی: ۸۷/۳/۲۱

۱- طرح مسأله

تفکر بشری در رویارویی با دین، گاه مواجه با مواضع نفی‌گرایانه بوده و حتی از دین به عنوان عامل تخریب‌کننده جوامع، یاد شده است ولی اخلاق از این نوع رویکرد بری بوده و همواره از آن به عنوان اصل مقبول و مورد توجه جوامع که عهده‌دار سعادت بشری است یاد شده است.

آنچه از آموزه‌های دین اسلام برمی‌آید، این است که اخلاق به عنوان یکی از بخش‌های جدایی‌ناپذیر آن معرفی گردیده و بر اساس تقسیم دین به سه بخش اعتقادات، احکام و اخلاق، دین یک کل و اخلاق جزئی از آن کل است. پیامبر (ص) نیز هدف از بعثت خود را تکمیل مکارم اخلاق بیان فرموده است و اخلاقی شدن انسان‌ها، یکی از غایات مهم دعوت پیامبر (ص) محسوب می‌گردد.

در مقابل این دیدگاه، کسانی به تفکیک اخلاق از دین قائلند و هر گونه ابتدای اخلاق بر دین را انکار می‌کنند. استدلال این گروه از متفکران آن است که اگر به لحاظ منطقی بتوان اثبات کرد که اخلاق، جزء جدایی‌ناپذیر دین است در این صورت هر گونه تزلزلی در ارکان دین به نابودی اخلاق منجر خواهد شد، بنابراین تمام تلاش فکری باید متوجه ماندگاری اخلاق گردد، چون بدون اخلاق، امکان زندگی مسالمت‌آمیز میسر نخواهد بود و هر گونه ارتباط معرفت‌شناختی دین و اخلاق موجب از هم‌پاشیدگی اخلاق می‌گردد.

این مقاله درصدد پرداختن به این مسأله است که اخلاق، مستقل از دین نیست و در فرض استقلال اخلاق از دین، تضمینی برای اخلاقی شدن انسان‌ها وجود ندارد، زیرا دین، مهم‌ترین پشتوانه معرفت‌شناختی و ضمانت اجرایی و قدسیت اخلاق است؛ ما در این مقاله برآنیم تا به شرح و بسط انواع نیازمندی‌های اخلاق به دین، از جمله نیازهای معرفت‌شناختی پرداخته، به این پرسش مهم که آیا بشر با اتکا به عقل خودبنیاد خویش می‌تواند تمام گزاره‌های اخلاقی را درک کند و مسیر زندگی خویش را ترسیم نماید، پاسخ گوییم. می‌توان در مورد ارتباط اخلاق و دین انحای مختلفی را تصور کرد که از طرف فیلسوفان دین و اخلاق مورد بحث و بررسی قرار گرفته است؛ آنچه ما در این نوشتار در صدد آن هستیم، بررسی وابستگی‌ها و نیازمندی‌های اخلاق به دین است. در این زمینه، بررسی و پاسخگویی به پرسش‌های ذیل، ما را یاری می‌رساند:

- آیا بشر می‌تواند بدون مراجعه به دین، به اخلاق دست پیدا کند؟
- آیا اخلاق، مستقل از دین است یا به آن وابسته است؟
- آیا گزاره‌های اخلاقی از متون دینی به دست می‌آیند؟
- آیا اخلاق، در مقام تحقق و اجرا نیازمند به دین است؟
- آیا بدون اعتقادات دینی، پایبندی به ارزش‌های اخلاقی میسر است؟
- میزان ارتباط اخلاق با دین چقدر است؟

۲- پیشینه بحث

ارتباط و نیازمندی اخلاق به دین، یکی از مسایل مهمی است که همواره ذهن متفکران را به خود جلب کرده و آنان را وادار به تأمل و اندیشه‌ورزی در این مقوله کرده است. مهم‌ترین پرسشی است که ذهن اندیشمندان حوزه دین و اخلاق را به خود مشغول کرده این‌که آیا اخلاق، محصول وحی و تعالیم آسمانی انبیا و اوصیای الهی است یا مانند سایر شاخه‌های معرفتی نظیر ستاره‌شناسی، فیزیک، ریاضیات و غیره، یک دانش بشری است و بدون نیاز به دین، دارای هویت مستقل است و اتکا و ابتدایی بر اعتقادات دینی ندارد؟

قبل از رنسانس، اغلب متفکرین، اخلاق را وابسته به دین می‌دانستند؛ آنها در این راستا کتب مقدس و متون دینی را منبع الهام‌بخش ارزش‌های اخلاقی دانسته، تلاش می‌کردند مفاهیم دینی را از کتب مقدس استخراج نمایند؛ به همین خاطر، اخلاق یک شاخه از علوم دینی تلقی می‌شد که از قدسیت برخوردار بود و گاه از آن به عنوان اخلاق مسیحی یا اخلاق مسیحیت یاد می‌شد، هر چند نمی‌توان یک سیستم اخلاقی منسجم و کامل را به مسیحیت نسبت داد و آن‌چه در کتب مقدس آمده است را صرفاً به عنوان یک سلسله نصایح اخلاقی قلمداد کرد. (ر.ک: مصباح یزدی، ۱۳۶۴: ۱۶۸؛ مک اینتایر، ۱۳۷۹: ۵۸)

این نکته نیز حائز اهمیت است که عالمان مسیحی قبل از رنسانس مانند آگوستین و آکونیاس برای پی‌ریزی اخلاق مسیحی، از افکار فیلسوفان یونانی نیز استفاده و اخلاق مسیحیت را بر مبنای میراث فیلسوفان یونانی ساماندهی می‌کردند، اما اعتقاد به خدا،

خلود نفس و جزا و پاداش آخرتی، جایگاه اصلی خود را در اخلاق حفظ کرده بود، ولی به دنبال شکسته شدن اقتدار ارباب کلیسا و خروج دین از ساحت و سیطره همه جانبه علم، به تدریج ارتباط اخلاق با دین رو به کاستی نهاد و صبغه دینی آن ضعیف شد.

در قرن هیجدهم با ظهور نهضت روشنگری، اندیشه بسندگی به عقل و تجربه در همه شاخه‌های علوم، قوت گرفت و در چنین فضایی الاهیت طبیعی و تفکر دئیسم^۱ پدید آمد. با پیدایش این نوع تفکرها و گرایش‌های الحادی، بستر برای گسسته شدن ارتباط میان اخلاق و دین مهیا گشت و هر نوع اتکا و ابتدای اخلاق بر دین، غیر علمی و مردود شناخته شد و بدین گونه بود که اخلاق، مستقل از دین شد. درباره دلیل عمده این تفکر گفته شده است:

تسلط دین بر علوم و مظاهر تفکر انسان، نشانه قرون وسطی و دوره انحطاط فکر بشر است و شکفته شدن علوم نتیجه استقلال آنها بوده و اخلاق نیز چنین است. انسان ممکن است با فضیلت باشد، بدون اینکه متدین باشد. این نظرگاه در عصر جدید شایع شده و انتشار طریقه‌های منکر دین مانند کمونیسم، روان‌کاوی و اگزیستانسیالیسم آن‌را قوت بخشیده است. (پاپکین و آروم، ۱۴۰۲: ۹۸)

این نوع نگرش به ارتباط اخلاق و دین نگرش غالب بوده است. لکن عده‌ای در همان عصر با این نگرش به اخلاق، مخالف بودند و اصرارشان بر این بود که اخلاق، بدون دین تحقق پیدا نمی‌کند. (مصباح یزدی، ۱۳۶۴: ۱۹۵)

۳- اسلام و مسأله جدایی اخلاق از دین

در قرن اول تاریخ اسلام، درباره چپستی و حقیقت ایمان در بین اهل نظر، بحث و اختلاف فراوانی نمایان شد؛ خوارج، مرتکب گناه کبیره را کافر پنداشتند، و معتزله، قایل شدند

۱. دئیسم (deism) اعتقاد به این است که عقل انسان می‌تواند بدون تکیه بر وحی و تعهد به مذهب وجود خداوند، آگاهی و اذعان داشته باشد. این نگرش در آثار اومانیست‌های دوره رنسانس و حتی پیش‌تر از آن هم وجود داشته است. (باربور، ۱۳۷۴: ۲۵)

که مرتکب گناه کبیره نه مؤمن است و نه کافر، بلکه در میان کفر و ایمان است و از آن به «منزلة بین المنزلتین» تعبیر کردند؛ در این بین، فرقه‌ای که از آن به عنوان مرجئه یاد می‌شد معتقد شدند که حقیقت ایمان چیزی بیش از اقرار زبانی به اعتقادات دینی نیست (قول بلا عمل) و عقیده آنها این بود که «لا تضر مع الایمان معصیه کما لا تنفع مع الکفر طاعة». (سبحانی، ۱۳۶۲: ۶۵)

این تفکر تفریطی، در حقیقت واکنشی در مقابل عقیده افراطی خوارج و نوعی اباحه‌گری در اخلاق و عمل بود، چون آنها معتقد بودند برای سعادت انسان، تنها اعتقاد داشتن به دین کفایت می‌کند و نیازی به اخلاق، رفتار و اعمال دینی نیست و به آنها اهمیتی نمی‌دادند؛ چون آنها را ملاک ایمان نمی‌دانستند، لذا ایمان را از عمل و اخلاق منفک دانسته، برای آنها هویتی مستقل قایل بودند. بر اساس این عقیده، اخلاق و رفتار نیازی به دین ندارند، زیرا اصلاً برای سعادت انسان اخلاق نیازی نیست، چه اینکه ایمان و دینداری از مقوله اعتقادند و با این وصف، نه نقشی در سعادت انسان و نه هیچ وابستگی به دین دارند.

این عقیده از طرف بنی‌امیه با استقبال مواجه شد و حتی حجاج بن یوسف از این عقده، پشتیبانی کرد و به شخصیت‌های سیاسی طرفدار این عقیده توجه خاصی داشت. این تفکر وسیله‌ای برای تقویت دستگاه بنی‌امیه شد و تا این خاندان روی کار بودند، این فرقه نیز اعتبار فراوانی داشت و این اعتبار را از حکومت وقت می‌گرفت. (ر.ک: مشکور، ۱۳۷۴: ۴۰۴ - ۴۰۶)

نقد و بررسی

همه فرق اسلامی، اتفاق نظر دارند که بدون عمل صالح و خلق و خوی شایسته نمی‌توان ایمان کامل پیدا کرد و مؤمن واقعی شد و حقیقت ایمان توأم با عمل صالح است. در قرآن کریم هر جا سخن از ایمان است، در کنار آن از عمل صالح نیز سخن به میان آمده است. ائمه اطهار(ع) هم در سخنان‌شان به این مسأله پرداخته‌اند. از حضرت علی(ع) درباره ایمان سؤال شد و ایشان فرمودند:

الایمان معرفة بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالأركان.

ایمان، معرفت و شناختن با دل (اعتقاد و باور نمودن) اعتراف و گفتن با زبان و انجام دادن با اعضاست. (نهج البلاغه: ج ۲۱۸)

داشتن ایمان، عمل صالح و خلق و خوی پسندیده، شرط رستگاری و سعادت است. ایشان همچنین تفکر مرجئه را برای مسلمین، بسیار خطرناک می‌دانستند و تأکیدشان بر این بود که مسلمین، فرزندان خود را طوری با معارف دین آشنا کنند که در دام مرجئه گرفتار نشوند. حضرت صادق(ع) می‌فرماید:

بادروا أولادکم بالحديث قبل ان يسبقکم اليهم المرجئة

نوجوانان خود را دریابید، قبل از آنکه فرقه مرجئه به سوی آنها بشتابند. (کلینی،

۱۳۶۶: ۶، ۴۷)

۴- ابعاد نیازمندی اخلاق به دین

۴-۱- نیاز معرفتی

بدون تردید یکی از عمده‌ترین وابستگی‌های بشر به دین در حوزه اخلاق، نیاز معرفتی است. حکیم لاهیجی در این زمینه استدلالی قابل توجه دارند که متوقف بر بیان مقدمات زیر است:

۱- انسان برای کمال وجودی آفریده شده است و مناط تمامیت انسان و کمال نفس ناطقه او (پس از حصول حکمت نظری) تحصیل ملکه عدالت است.

۲- ملکه عدالت، رعایت اعتدال در جمیع افعال است، به گونه‌ای که به طرف افراط یا تفریط متمایل نشود.

۳- تحصیل ملکه عدالت، متوقف بر شناخت میزان اثر هر عملی (از جهت کمیت و کیفیت) بر نفس است و این شناخت هم مقدور بشر نیست و تنها خدای انسان‌آفرین می‌داند که کمال نفس انسان در چیست و اعمال انسان چگونه در نفس او اثر می‌گذارند.

از این رو خداوند قوانین کلی و شرایعی را وضع می‌کند تا به انسان تعلیم دهد که چگونه در این مسیر گام نهد. ابلاغ این قوانین و شرایع هم با بعثت انبیا تحقق پیدا می‌کند تا انسان در پرتو آن تعالیم ملکه عدالت و تهذیب نفس را به دست آورد. پس حصول ملکه عدالت و تحصیل تهذیب اخلاق، متوقف بر وجود انبیا و دلالت و هدایت آنهاست. (لاهیجی، ۱۳۷۸: ۶۸۷)

این برهان، جایگاه وابستگی اخلاق به دین را در بعد معرفتی نشان می‌دهد.

۱-۴-۱- نیاز اخلاق به دین در چیستی و تعریف مفاهیم اخلاقی

مفاهیم اخلاقی نظیر خوب و بد، پسند و ناپسند، فضیلت و رذیلت و امثال این مفاهیم هر چند در نگاه ابتدایی، واضح به نظر می‌آیند، دقت و تأمل در آنها نشانگر ابهام و اختلاف نظر فراوان در این واژگان است.

پرسش اساسی این است که معیار خوب و بد، پسند و ناپسند و واژگانی از این قبیل چیست؟ وقتی فعلی یا حالتی به این مفاهیم متصف می‌شود با چه ضابطه‌ای فعل اخلاقی است؟ افعال آدمیان با داشتن چه خصوصیت‌ها و ملاکی، ملاک‌هایی افعال اخلاقی و ارزشی و یا ضد ارزشی و ضد اخلاقی محسوب می‌گردند؟ هر یک از نظریه‌های اخلاقی به تناسب اهدافی که برای فعل اخلاقی قایلند، ضابطه‌ای برای خوب و بد، رذیلت و فضیلت و... در نتیجه برای فعل اخلاقی تعیین کرده‌اند، آن گونه که برای مفاهیم اخلاقی، تعریف و تبیین خاصی ارایه کرده‌اند؛ به بیان دیگر:

به تعداد مکاتب اخلاقی متنوعی که در طول تاریخ فکری بشر به وجود آمده است آرا و دیدگاه‌های مختلف درباره مفهوم خوب و بد وجود دارد و یکی از عمده‌ترین علل پیدایش مکاتب، تلقی متفاوت از مفهوم خوب و بد بوده است. (مصباح یزدی، ۱۳۶۴: ۷۰)

می‌توان اذعان کرد که درک دقیق و کامل مفاهیم اخلاقی، نیازمند تعریف و توضیح از ناحیه دین است. البته معنای این سخن این نیست که عقل بدون مراجعه به متون

دینی هیچ فهمی از این مفاهیم نداشته، نمی‌تواند آنها را ادراک و تعریف نماید، بلکه مقصود این است که درک دقیق، کامل و شفاف این مفاهیم، نیازمند به توضیح و تعریف از ناحیه دین است تا دین به واسطه آموزه‌های وحیانی، آنها را تبیین سازد. دین با توضیح و تبیین این مفاهیم، ابهامات موجود در تعریف آنها را برطرف می‌کند و معیار صحیح برای اخلاقی بودن افعال را معین می‌سازد.

نکته دیگر اینکه تعریف و تبیین مفاهیم اخلاقی و بیان معیار افعال اخلاقی در گرو تعریف انسان است. اگر تعریف انسان طوری بود که حیات و زندگی او را محدود به زندگی دنیا می‌کرد در این صورت تعریف مفاهیم اخلاقی و معیار آن تناسب با زندگی این جهانی و مادی خواهد داشت. اما اگر تعریف انسان به نحوی بود که زندگی او را به دنیا محصور نمی‌کرد، بلکه زندگی دنیا را مقدمه‌ای برای زندگی آخرت تلقی می‌کرد، در این صورت تعریف مفاهیم اخلاقی و معیارها و ملاک‌های افعال اخلاقی متفاوت خواهد شد. جهان بینی و نوع نگرش به هستی نیز در تعریف مفاهیم اخلاقی و در تعیین معیار اخلاقی بودن افعال مداخلت ویژه‌ای دارد. نکته دیگر آنکه: نوع نگاه به انسان و جهان در قالب انسان‌شناسی و جهان‌بینی، نقش بسزایی در تعریف مفاهیم اخلاقی و تعیین معیار اخلاقی بودن افعال دارد. (مطهری، ۱۳۶۷: ۱۳؛ مصباح یزدی، ۱۳۶۷: ۱۱۹) که دین به عنوان منبع غنی و ملهم از وحی در این زمینه جایگاه ویژه‌ای دارد. می‌توان اذعان کرد راز اختلاف نظریه‌های اخلاقی درباره تعریف مفاهیم ارزشی و ضد ارزشی و تعیین معیار ارزشی بودن افعال به خاطر اختلاف در جهان‌بینی و نوع نگاهشان به انسان و زندگی است.

۴-۱-۲- نیاز معرفتی در تعیین ملاک اخلاقی بودن افعال

بر اساس آموزه‌های ادیان الهی، هستی منحصر به عالم ماده و طبیعت نیست و زندگی بشر هم محدود به زندگی این جهانی و دنیایی او نبوده، بلکه مقدمه‌ای برای رسیدن به زندگی ابدی او محسوب می‌گردد و دنیا به منزله مزرعه‌ای برای آخرت است؛ رفتار آدمیان و نوع عقیده و زندگی کردن آنها حیات ابدی آنان را تشکیل می‌دهد و منجر به سعادت یا شقاوت آنها می‌گردد. بشر تمام مقدمات زندگی ابدی خود را در همین دنیا با

رفتارهای خود فراهم می‌سازد و بین رفتارهای اختیاری و آگاهانه انسان و سعادت نهایی و کمال واقعی او ارتباط وجود دارد.

عقل آدمی به تنهایی و بدون استمداد از آموزه‌های دینی، در بسیاری از مسایل، توانایی کشف رابطه میان افعال اختیاری و پیامدهای آن را ندارد و نیازمند به دین است؛ چنانکه بدون استمداد از وحی، نمی‌تواند سعادت نهایی و کمال واقعی خود را تشخیص دهد، به همین جهت، دین سعادت نهایی و کمال واقعی را به بشر نشان می‌دهد و بیان می‌کند که برای رسیدن به سعادت و کمال، چه باید کرد و چه نباید کرد و معیار و ملاک اخلاقی بودن افعال در چیست.

با این بیان می‌توان مفاهیم اخلاقی را تعریف کرد و ملاک اخلاقی بودن افعال را تعیین نمود و گفت: خوب، خیر، فضیلت و پسندیده یعنی آنچه در سعادت انسان و کمال او مفید است. در مقابل، بد، قبیح، ناپسند و زشت یعنی آنچه مضر به سعادت و کمال انسان است. بنابراین خوبی و بدی و ارزش و ضد ارزش در مقایسه با کمال و سعادت انسان معنا پیدا می‌کند. با این توضیح، ملاک اخلاقی بودن افعال نیز معلوم می‌شود، زیرا ملاک اخلاقی بودن یک فعل بستگی به این دارد که چه تأثیری در کمال و سعادت انسان می‌گذارد. پس هر فعلی که انسان را به کمال واقعی و سعادت نهایی که عبارت از قرب به خداوند است نزدیک سازد، فعل اخلاقی و ارزشی و هر فعلی که مانع رسیدن انسان به کمال واقعی و سعادت نهایی او باشد ضد اخلاق و ارزش است.

بدیهی است برای دستیابی به چنین عنصری در تعیین ملاک اخلاقی بودن افعال، باید به سراغ دین رفت؛ زیرا قرآن فعل کسانی که مشتمل بر همه خصوصیات فوق باشد، ارج نهاده و آنها را بزرگ شمرده است و برای آنان پاداش اخروی در نظر گرفته است و از زبان آنها می‌گوید: «إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا». (دهر، ۹)

چنانکه گفته شد سعادت و کمال انسان، ملاک افعال اخلاقی انسان است که این افعال بر مبنای گزاره‌های اخلاقی شکل می‌گیرد؛ راز وابستگی معرفتی اخلاق به دین هم در نارسایی عقل در کشف گزاره‌های اخلاقی است؛ زیرا بر اساس ادیان الهی و تعالیم وحیانی، هستی منحصر به عالم طبیعت و جهان مادی نیست و حیات بشر هم محدود به

حیات مادی دنیایی و این جهانی نیست، بلکه زندگی دنیا مقدمه‌ای برای رسیدن به زندگی ابدی است.

افکار، عقاید، رفتارها، خلق و خو و نوع زندگی آدمیان حیات ابدی آنان را شکل می‌دهد و در نتیجه منجر به سعادت یا شقاوت ایشان می‌گردد.

از طرفی عقل آدمی تنها می‌تواند مفاهیم کلی رابطه میان افعال اختیاری و کمال نهایی را به دست آورد که این مفاهیم برای تعیین مصادیق دستورات اخلاقی کفایت نمی‌کند؛ به عنوان مثال، عقل می‌فهمد که عدل نیکو است، اما اینکه عدل در هر موردی چه اقتضایی دارد و چگونه رفتاری عادلانه است، در بسیاری از موارد روشن نیست و عقل به خودی خود، نمی‌تواند آنها را مشخص کند. مثلاً اینکه آیا در جامعه، حقوق زن و مرد باید یکسان باشد یا متفاوت و اگر بناست تفاوت‌هایی داشته باشند به چه مقدار و در چه مواردی است؟ عقل زمانی می‌تواند موارد این‌چنینی را تشخیص بدهد که بر همه روابط موجود در افعال اختیاری، نتایج آنها و تأثیرات دنیوی و اخروی اعمال، احاطه کامل داشته باشد و مسلم است که چنین احاطه‌ای برای عقل عادی بشر ممکن نیست.

اینجاست که در مصادیق خاص دستورات اخلاقی، ضرورت مراجعه به دین رخ می‌نماید. وحی دستورات اخلاقی را در هر موردی با حدود خاص، شرایط و لوازمش تبیین می‌کند و مسلماً عقل به تنهایی از عهده چنین کاری بر نمی‌آید. (مصباح یزدی، ۱۳۶۴، ۱۹۸) البته این سخن به معنای انکار نقش عقل در حوزه اخلاق نیست، زیرا نقش عقل که به حکم فطرت خاص خود می‌تواند پاره‌ای از گزاره‌های اخلاقی را بفهمد. قابل انکار نیست و اصولیین در بحث مستقلات عقلیه تحت عنوان حسن و قبح عقلی بیان می‌نمایند که انسان در نهاد و وجدان خود، خیر و شر و خوب و بد را تشخیص می‌دهد، و خداوند این درک و فهم را به او الهام کرده است؛ «فَاللَّهُمَّاهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا». (شمس، ۸)

پس به‌خاطر نارسایی داورهای عقل در بسیاری از موارد، خود عقل اذعان دارد که باید برای کشف گزاره‌های اخلاقی و نیل به سعادت نهایی به دین توسل جست و با

مراجعه به وحی و پیروی از آموزه‌های معصومین (ع) راه، راهنما و ره توشه لازم را به دست آوریم.

جدای از حکم عقل، گزاره‌های نقلی از جمله قرآن کریم هم ناتوانی عقل را گوشزد می‌کنند:

«وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا» (اسراء، ۸۵)

«وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ». (بقره، ۲۱۵)

۴-۱-۳- نیاز به وحی در کشف رابطه افعال اخلاقی و غایت

برای کشف رابطه میان افعال اختیاری و پیامدهای آن. عقل به تنهایی کافی نیست و وحی است که این رابطه را کاملاً بیان می‌کند، همان‌طور که هدف اخلاق را نیز، دین بیان می‌کند.

گاهی منشأ اختلاف در تعریف مفاهیم اخلاقی به این خاطر است که رابطه‌ای که میان افعال اختیاری و کمال نهایی است به خوبی تمییز داده نمی‌شود. در این فرض، نسبت به غایت خلقت و کمال نهایی، جهلی وجود ندارد، لکن از پیامدهایی که افعال به دنبال دارند و از نوع تأثیری که هر فعلی در رسیدن انسان به کمال مطلوب می‌گذارد، اطلاع صحیحی در کار نیست، بدین معنا که انسان نمی‌داند هر فعلی در رسیدن به هدف والای او چه تأثیری دارد و آیا فلان فعل، مبعّد از کمال است یا مقرب و محصل آن؟ مانند مرجئه که از تأثیر افعال در کمال آدمی، فهم درستی نداشتند و افعال را برای تحصیل غایت، مؤثر نمی‌دانستند.

مثال امروزی این مسأله، برهنگی برخی از زنان مسلمان است که از تأثیر برهنگی در دور شدن انسان از کمال مطلوب غافلند؛ به همین جهت برهنگی و بی‌حجابی نزد آنها زشت و ضد ارزش نیست، بلکه امری پسندیده بوده، آن‌را برای خود نوعی کمال و زیبایی می‌دانند.

۴-۲- نیاز اخلاق به دین در تأیید گزاره‌های اخلاقی حاصل از عقل

منبع برخی از گزاره‌های اخلاقی، عقل و فطرت بشر است که با تأملات عقلانی و بدون استمداد از دین، می‌توانند آنها را کشف نمایند. اما متون دینی (کتاب و سنت) این گزاره‌های اخلاقی را که با تأمل فراوان فیلسوفان اخلاق به دست می‌آید، به راحتی و سخاوت‌مندانه در اختیار بشر می‌گذارند. علاوه بر این، گزاره‌های اخلاقی دیگری که هیچ‌گاه دست بشر به آنها نمی‌رسد را نیز به بشر عرضه می‌کند و نقش دین در این دسته از گزاره‌ها نقش «تأسیسی» است، همان‌طور که در آن دسته از گزاره‌های اخلاقی که ریشه در عقل و فطرت بشر دارند و دین نیز آنها را بیان کرده است، نقش دین، نقش «کاشفانه» است. در این‌گونه موارد، دین کمک‌کار عقل است و آنچه را بیان می‌کند در اصطلاح دانش اصول فقه «اوامر و نواهی ارشادی» می‌نامند، ولی در فقه، متعلق امر و نهی، احکام الله شرعی است، و در این بحث متعلق امر و نهی، احکام اخلاقی است.

علاوه بر ارشاد و کمک دین به عقل، بیان این گزاره‌ها از زبان دین، در واقع امضا نمودن آنهاست و این گزاره‌ها «گزاره‌های امضایی» محسوب می‌گردند و امضای شریعت، تأییدی است بر صحت آنچه را که عقل دریافت کرده است. آنچه از زبان دین، بیان گردد، علم صحیح و حکمت راستین است که به دور از اختلاف و تناقض و برخوردار از انعکاس کل حقیقت و محیط بر معلوم است. این مطلب برای بشریت بسیار حایز اهمیت است، زیرا چه بسا انسان، فرمانی را از عقل یا ضمیر باطن خود دریافت کند ولی در صحت و واقعیت آن شک کند؛ چنان‌چه اگر همین فرمان را از زبان دین نیز بشنود و صدای شریعت را هماهنگ با ندای درون خود ببیند، برای شک و تردید مجالی نمی‌ماند. دینی که از زبان حاملان وحی بیان می‌گردد، حیات علم، و موت جهل و شک است. «هُم عِشُّ الْعِلْمِ وَ مَوْتُ الْجَهْلِ». (نهج البلاغه، ص ۲۳۹)

بنابراین یکی از خدمات و حسنات دین به بشریت که از الطاف خاص الاهی به بندگان است، تأیید یافته‌های عقلانی و وجدانی و ارشاد به آنهاست و این جمله مشهور فقها که «الواجبات الشرعية الطاف فی الواجبات العقلية» ناظر به همین مطلب است.

در طول تاریخ، معتقدان به ادیان الهی برای دستیابی به گزاره‌های اخلاقی و سلوک اخلاقی به دنبال منابعی غیر از متون دینی نرفته‌اند و همواره مسایل اخلاقی را از منابع دینی و از زبان حاملان وحی و مبلغان دین اخذ کرده‌اند تمام تلاش آنها صرف این گردیده است که خود را متخلّق به اخلاقی کنند که دین آن را توصیه می‌کند. آیا جز این است که دین‌باوران اطمینان دارند که توصیه‌های اخلاقی که از ناحیه دین بیان می‌شود، حقیقت ناب است و هیچ تردیدی در صحت و سعادت‌آفرینی آن نیست؟ اظهارنظر دانشمندان غربی نیز در این زمینه حایز اهمیت است که معتقدند:

دین‌داران می‌توانند به نحو موجهی معتقد باشند که خداوند منشأ حقیقت اخلاقی است و این حقیقت اخلاقی معتبر و موثق است. (پترسون و دیگران، ۱۳۷۹: ۲۳۸)

برای دستیابی به حقیقت اخلاقی متکی بر دین، سه شیوه متمایز ذکر شده است:

شیوه اول: اغلب دین‌داران، مدعی‌اند که خداوند به واسطه وحی مکتوب (کتاب مقدس و قرآن) حقایق اخلاقی را ابلاغ کرده است. و وحی مکتوب، منبع بسیار مهمی برای شناخت اصول اخلاقی است که خداوند می‌خواهد ما بر اساس آن زندگی کنیم.

شیوه دوم: عده‌ای از دین‌داران، به سنت مبتنی بر «قانون طبیعی» توماس آکویناس تعلق دارند و معتقدند که عقل انسان، قادر به کشف حقیقت اخلاقی الهی است. از این منظر، خداوند منبع نهایی کل معرفت اخلاقی است و اوست که تمایز نهایی میان حسن و قبح را تأسیس می‌کند، اما ما انسان‌ها به صورت خداوند خلق شده‌ایم و لذا واجد این قابلیت عقلی هستیم که جنبه‌هایی از این معیار اخلاقی که در طبیعت متجلی شده است را درک کنیم.

نظریه‌پردازان تومیستی (معتقدان به قانون طبیعی) این تذکر را هم می‌دهند که برای دستیابی به حقیقت اخلاقی، این قبیل تأملات اخلاقی، بر وحی مکتوب ترجیحی ندارند و در موارد تعارض، باید وحی مکتوب را مقدم دانست و تأکید می‌کنند که البته وحی مکتوب برای دست‌یافتن به اصول اخلاقی خداوند، کافی است.

شیوه سوم: عده‌ای از دین‌داران مدعی‌اند که پاره‌ای از حقایق اخلاقی دینی، فطری هستند و ما به صورت خداوند و خصوصاً به صورت اخلاقی او آفریده شده‌ایم. معنای این سخن آن است که شهودات اخلاقی پایه ما، خود به خود تصویری از دیدگاه‌های اخلاقی پایه خداوند است، ولی درک آگاهانه این قبیل شهودات فطری به توضیحات بیرونی نیازمند است؛ مثلاً ممکن است ما برای آگاهی یافتن از قبیح بودن قتل کودکان، ابتدا معنای کودک و قتل را می‌دریابیم، ولی با این شیوه به تمام اصول اخلاقی دست نمی‌یابیم، بلکه به وحی مکتوب نیازمندیم، گرچه پاره‌ای از اصول اخلاقی، نیاز به آموزش ندارند و ما به عنوان مخلوقات خداوند، با این اصول به دنیا می‌آییم. (همان: ۲۴۰ و ۲۴۱)

پیروان اغلب ادیان، صادقانه معتقدند که از طریق عقل، فطرت و وحی مکتوب به حقیقت اخلاقی دسترسی دارند. (همان: ۴۴۲) در مورد شیوه‌های اول و دوم، وابستگی به وحی مکتوب روشن است و آن‌گونه که گذشت نظریه‌پردازان تومیستی معتقدند که بشر می‌تواند اصول اخلاقی پایه خداوند را کشف کند و آن‌را در زندگی روزمره خود دریابد. (همان: ۴۴۱) اما این شیوه هم بدون مراجعه به وحی مکتوب به دلایلی نافرجام است:

اول آنکه چنین کشفی برای آحاد بشر و به سهولت امکان‌پذیر نیست بلکه اهل نظر و تحقیق با تلاش فراوان و پس از سال‌ها تأمل و تفکر به آن دست می‌یابند، مانند ارسطو که بسیاری از فضایل اخلاقی را در کتاب اخلاق نیکوماخس احصا نموده است. ملاصدرا نیز معتقد است که حکمای یونان هم در کشف این حقایق از تعلیم انبیای زمان خود بهره برده و بر سر سفره وحی نشسته‌اند. (صدرالدین شیرازی، بی‌تا: ۶۸ و ۶۹)

دوم آنکه ضریب خطا در این یافته‌ها کم نیست و این سؤال همواره مطرح خواهد بود که از کجا معلوم است که این اخلاق، الهی است و رضای حق در تخلّق به آن است و ما را به سعادت و کمال نهایی نایل می‌کند؟

بنابراین اعتقاد و اطمینان به این یافته‌های اخلاقی چندان دلگرم‌کننده نیست. بلکه اینها به عنوان کشف گزاره‌هایی در حوزه اخلاق، ارزش معرفتی دارد، آن هم در صورتی که با وحی مکتوب معارض نباشد؛ چنان‌که معتقدین به قانون طبیعی، توصیه می‌کنند

که در موارد تعارض، وحی مکتوب مقدم، بلکه برای کشف این اصول اخلاقی، کافی است. (همان: ۴۴۱)

بنابراین وقتی دست تأیید دین بر گزاره‌های حاصل از عقل، وجدان و فطرت قرار می‌گیرد، آنها به صورت حقایق اخلاقی ناب در می‌آیند و اعتماد و اطمینان به سعادت آفرینی آنها صددرصد می‌شود. کیفیت احراز تأیید دین بر این گزاره‌ها به این صورت است که آنها از زبان دین، بیان گردند.

۳-۴- نیاز اخلاق به دین در مقام تحقق و ضمانت اجرا

انسان برای التزام و مراعات دستورهای اخلاقی، نیازمند این است که با امور مختلف، مورد تشویق و تحذیر قرار گیرد. از سوی دیگر حکومت‌ها نیز خواهان جامعه‌ای اخلاقی و مردم وظیفه‌گرا هستند تا ضریب جرم، جنایت و خیانت کاهش یابد و در نتیجه از دشواری کار آنها کاسته گردد.

اگر این نظریه را بپذیریم که اخلاق، مستقل از دین است، یعنی برای شناخت رفتارهای ارزشی و ضد ارزشی و فضایل و رذایل نیازمند به دین و آموزه‌های اعتقادی نیستیم و در مقام تشخیص ارزش‌های اخلاقی، عقل، وجدان، فطرت و منابع دیگری از این قبیل کفایت می‌کنند، این سؤال باقی است که آیا تنها با شناخت ارزش‌های اخلاقی می‌توان انسان اخلاقی شد و به تمام بایدها و نبایدهای اخلاقی ملتزم بود و اهل فضیلت گردید؟

بدون هیچ تردیدی می‌توان گفت تنها شناخت رفتارهای اخلاقی و فضایل و رذایل، برای اخلاقی شدن و رفتار اخلاقی داشتن کافی نیست؛ شناخت قواعد و اصول اخلاقی فقط بخشی از کار است و باید عناصر دیگری به آن ضمیمه شود تا اخلاق کارآمد گردد، هر چند افرادی هستند که تنها در پرتو علم به خوبی‌ها و بدی‌ها و به‌خاطر عشق به حقیقت، به همه فضایل متصفند تعداد این افراد اندک است و نمی‌توان آن‌را سیره عمومی تلقی کرد. بنابراین عناصری نظیر پاداش و کیفر، تشویق و تنبیه، و اعتقاد به مراقبت و نظارت الهی بر رفتار آدمیان و سایر آموزه‌های دینی لازم است تا انسان‌ها به دانسته‌های خود عمل کنند. دین با بیان عالی‌ترین وعده‌ها و پاداش‌ها برای رفتارهای

ارزشی و دردناک‌ترین وعیدها و عقاب‌ها برای رفتارهای ضد ارزشی، مهم‌ترین انگیزه را در انسان پدید می‌آورد و او را به خضوع در مقابل دستورهای اخلاقی وامی‌دارد. این عناصر آنقدر مهم است که بیشتر مردم بدون در نظر گرفتن آنها رغبتی به انجام هنجارهای اخلاقی و ترک ناهنجاری‌ها ندارند. در میان پیروان ادیان الهی توده‌ای از مردم، به خاطر شوق به بهشت و نعمت‌های آن و تعدادی دیگر، به دلیل هراس از جهنم و شکنجه‌های آن به رفتارهای اخلاقی تن می‌دهند و خود را مقید به انجام کارهای نیک و ترک کارهای زشت می‌کنند.

بنابراین نیاز تضمینی اخلاق به دین، قابل انکار نیست و کمتر کسی است که ضرورت آن را انکار کرده باشد. داستایوسکی در رمان برادران کارمازوف می‌گوید: «اگر اعتقاد به خدا نباشد، همه چیز مباح است.» (مطهری، ۱۳۶۶: ۲۹۶)

آری! بدون اعتقاد به خدا و برخی تعلیمات وحیانی، نظیر، ثبت تمام رفتارها محکمه الهی در روز قیامت و حسابرسی اعمال مردم چگونه می‌توان یک عمر به مقررات اخلاقی ملتزم بود؟

تحقق اخلاق بدون اعتقادات، میسر نیست و رفتار، ناشی از اعتقادات است. وجود اعتقاد و ایمان و یقینی که اساس آرامش نفس است برای عمل و رفتار ضروری است. اخلاق، هرگونه رفتاری نیست، بلکه رفتاری است که از روی اعتقاد صادر شود؛ یعنی ایمان قلبی، اراده را به حرکت درآورد و اراده رفتار را برمی‌انگیزد. در واقع اخلاق میوه درخت و دین به منزله تنه آن است و ضرورت استمداد ارزش‌های اخلاقی از دین اجتناب‌ناپذیر است. (سبحانی، ۱۳۷۸: ۱۴)

اخلاق بدون اعتقاد به خدا و قیامت، به خودخواهی یا خودگرایی منتهی می‌شود و در نتیجه هرج و مرج در اخلاق پیش می‌آید. نکته مهمی که اخلاق غیر متکی به دین را بی‌اساس می‌کند، این است که مراعات اصول اخلاقی مانند عفت، امانت، راستی، درستی، فداکاری و دستگیری از بینوایان، در بیشتر اوقات با یک سلسله محرومیت‌های مادی و از دست‌دادن لذت‌ها همراه است؛ دلیلی ندارد که یک فرد بی‌جهت و بدون انگیزه روحی و معنوی، آن محرومیت‌ها را تحمل کند، مگر اینکه معتقد باشد که این محرومیت‌ها در

سرای دیگر با پاداش‌هایی جبران خواهد شد و یا اینکه آلودگی به این لذت‌های ضد ارزشی و نامشروع، کیفرهای سختی به دنبال دارد.

اصول اخلاقی و تمام برنامه‌های تربیتی در صورتی سازنده است که ضامن اجرایی محکمی داشته باشد، زیرا به‌هنگام طغیان غرایز، طوفان شهوات و شعله‌ور گردیدن تمایلات نفسانی، خاصیت بازدارندگی وجدان اخلاقی و نفس لوّامه کم‌تاب می‌گردد و قدرتی فروتر از وجدان و نفس ملامتگر لازم است تا انسان را کنترل کرده، آن‌را در حدّ اعتدال نگه دارد. اعتقاد به پاداش‌ها و کیفرهای روز قیامت، عامل بازدارنده و کنترل‌کننده بسیار قوی‌ای است که می‌تواند مجری و پشتوانه اصول اخلاقی باشد.

اعتقاد به خدایی که از درون و برون انسان، آگاه است؛ خدایی که در زمین و آسمان چیزی بر او مخفی نیست؛ خدایی که حکمران روز قیامت است. آن روزی که پرونده اعمال انسان که به‌وسیله فرشته‌های مصون از خطا نوشته شده است، بازگشایی می‌شود و حتی به این نیز اکتفا نمی‌شود، بلکه صورت واقعی کردار انسان، در برابر او مجسم می‌شود. چنین اعتقاد راسخی، بزرگ‌ترین پشتوانه اخلاق و بهترین ضامن اجرای اصول اخلاقی است.

۴-۴- نیاز اخلاق به دین در قدسیّت و تعالی‌بخشی گزاره‌های اخلاقی حاصل از عقل

برخی از گزاره‌های اخلاقی، ریشه در عقل و وجدان دارد. طبعاً این گزاره‌ها از این جهت که ریشه بشری و این‌جهانی دارند، از قداست و اولوهیت بی‌بهره‌اند، لذا انسان در مقام عمل یا با بی‌رغبتی آنها را ترک می‌کند و یا با کراهت و بی‌میلی به دستورهای عقلانی، تن می‌دهد. حال اگر این گزاره‌های اخلاقی که از عقل و وجدان نشأت گرفته‌اند از طریق دین تأیید گردند، علاوه بر این‌که انسان به درستی آن یقین پیدا می‌کند با اطمینان و رغبت بیشتری به آن عمل می‌کند و نگاه انسان به این گزاره‌ها به عنوان یک امر وحیانی است که از قدسیّت و تعالی برخوردار است. به تعبیر دیگر:

استناد امور اخلاقی به واقع و تجربه، اصالت، قدس و تعالی آن‌را از بین می‌برد، زیرا مبادی اخلاقی نمی‌تواند از طبیعت بشری که از میل‌ها،

خواهش‌ها، جلبِ نفع و دفعِ ضرر، تکوین یافته است، سرچشمه بگیرد؛ آمیختگی آن‌ها با احکام نظری و عقل صرف، نه ارزش آن‌ها را بالا می‌برد و نه تضمینی برای اجرای آنهاست. (پاپکین و آروم، ۱۴۰۲: ۸۸)

بنابراین اگر دستورهای اخلاقی، فقط ناشی از عقل، وجدان، احساس و نظایر این امور باشد، در این صورت دستورهایی خشک و بی‌طراوت و خالی از تقدس هستند، زیرا نگاه به این دستورها، نگاه دنیوی و کاملاً بشری است و به صورت مکانیکی انجام می‌گیرد. برای این‌که اخلاق با روح، با طراوت و شوق‌انگیز باشد و نه صرف یک دسته فرمول‌های خشک مکانیکی، نیازمند منشأ فوق طبیعی و الهی و نگرش متعالی است. پس برای قدسیت و تعالی بخشی گزاره‌های حاصل از عقل بشر، شایسته است که این گزاره‌ها از ناحیه دین نیز بیان گردد تا به جنبه‌های کارکردی اخلاق، قوت بخشد.

۴-۵- نیاز اخلاق به دین در ارایه الگوی اخلاقی

کمتر کسی یافت می‌شود که منکر تأثیر الگوها در شخصیت آدمی و تربیت اخلاقی او باشد. انسان‌ها با ملاحظه رفتارهای شخص الگو، حیات اخلاقی خود را شکل می‌دهند و توصیه‌های اخلاقی را در خود پیاده می‌کنند. الگوهای اخلاقی نیز با رفتار و خلق و خوی خود، هم مردم را به طرف فضایل سوق می‌دهند و هم آنها را و از رذایل، باز می‌دارند. ادیان الهی، تنها به بیان ارزش‌های اخلاقی بسنده نمی‌کرده‌اند، بلکه در هر زمانی برای بشریت الگوهایی معرفی کرده است تا مردم، رفتارها و خلق و خوی آن‌ها را محور عمل خویش قرار دهند.

الگو و سرمشق در لسان قرآن «اسوه» نام دارد و خداوند انبیا را به عنوان اسوه بشر معرفی می‌نماید: «قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ» (ممتحنه، ۴)

الگوی رفتاری هم باید شخص کامل، رشد یافته و مورد اعتماد و علاقه مردم باشد و از نظر علم و عمل، ممتاز باشد و هیچ‌گونه نقص علمی و عملی نداشته باشد، در غیر این صورت، او نمی‌تواند نقش الگو را به خوبی ایفا کند؛ این رفتار خطیر هم ممکن نیست مگر اینکه از ناحیه یک مبدأ مطمئن و غیر قابل تردیدی، کامل بودن شخص الگو، از

تمام جهات تضمین شده باشد و چنین کسی جز انبیا و اولیای الهی و اصحاب خاص آنها - که از هرگونه رذایل اخلاقی مبرا و به همه فضایل اخلاقی متصفند - نمی تواند باشد. دین هم از زوایای مختلف زندگی این اشخاص، پرده برداشته است تا مردم بتوانند در جزئیات رفتارهای خود، از آنها الگو بگیرند.

علاوه بر انبیا و اوصیا که از مقام عصمت برخوردارند، مردان و زنان صالحی در طول تاریخ بوده اند که در دامن انبیا رشد یافته اند و شایستگی الگو بودن برای مردم را دارند که در قرآن مجید به زندگی برخی از آنها اشاره شده است و خداوند به پیامبر خود امر می کند که داستان های آنها را برای مردم بیان کند تا مردم، اخلاق و رفتار خود را بر اساس سیره عملی آنان، تنظیم و تصحیح کنند.

۴-۶- نیاز اخلاق به دین در تعیین اهداف

هدف اخلاق چیست و آدمیان با رفتارهای اخلاقی، به دنبال تأمین چه اهدافی هستند؟ مکاتب اخلاقی، برای اخلاق، افعال ارزشی و خلق و خوی پسندیده اهدافی را بیان کرده اند که مطالعه و بررسی آنها نشان می دهد که به حکم انصاف، اهداف والا و متعالی نیستند و از جهات متعددی نقص دارند؛ علت آن هم این است که این اهداف، براساس امیال و افکار بشر تعیین شده است و به خاطر بشری بودن و محدودیت هایی که فکر بشر و افق بینش او دارد، این اهداف هم کاملاً رنگ و غبار بشریت به خود گرفته اند فاقد ارزش های متعالی هستند. (ر.ک: مصباح یزدی، ۱۳۶۴: ۱۸۲) این اهداف، عموماً اهداف کم مایه، ناپایدار، ناقص و مشتمل بر منافع فعلی و عاجل آدمیان هستند و منافع آجل و پایدار آدمی در آنها به حساب نیامده اند.

اهداف مکتب های اخلاقی نیز متفاوت است. در نظام های خودگرا، همواره برای به دست آوردن بیشترین لذت و منفعت برای شخص خود تلاش می شود و آنچه برای شخص، مهم است، خیر و صلاح شخصی است و هدفی جز لذت طلبی و سودگروی شخصی و فردی در میان نیست. طبق این نظام های اخلاقی، هر فعلی که به سود شخص فاعل، تمام شود نیک و پسندیده و خلاف آن بد و ناپسند شمرده می شود. اما در نظام های دین محور، غایت اخلاق، ارتباط تنگاتنگی با انسان شناسی و جهان بینی تعریف

شده در دین دارد. در ادیان الهی غایت قصوا از خلقت انسان، رسیدن به مقام قرب الهی است و این بالاترین هدفی است که برای سیر تکاملی انسان در نظر گرفته شده است و البته مراتب نازل تر و متوسطی نیز هست که هر کدام به نوعی، غایت محسوب می‌گردند.

برای رسیدن به مقام قرب الهی، دو عنصر لازم است: معرفت و عمل؛ بدیهی است بدون شناخت خداوند و اساس دین، رسیدن به این مقام، امکان ندارد و به راستی، چگونه می‌توان بدون شناخت مقصد، راهی که به آن منتهی می‌شود و ره توشه‌ای که در این مسیر لازم است، حرکتی به سوی کمال داشت؟ در بیان حضرت علی(ع) هم آمده است: «أول الدّین معرفته» (نهیج البلاغه، خ ۹) بنابراین باید ابتدا خدا را شناخت، آن‌گاه با عمل و طی طریق به مقام قرب او نایل شد. علاوه بر عنصر معرفت، عمل کردن به احکام دینی در دو حوزه فقه و اخلاق، از لوازم اصلی قرب و کمال محسوب می‌شود و صرف دانستن آنها، سالک را به سر منزل مقصود نمی‌رساند.

۵- همسویی دین و فطرت در کشف گزاره‌های اخلاقی

منبع بسیاری از اخلاق، فطرت و وجدان است و انسان با مراجعه به سرشت خود، در می‌یابد که پاره‌ای از امور، خوب و بایستنی است و به آنها گرایش دارد و پاره‌ای، بد و نبایستنی است و از آنها تنفر دارد.

خدای متعال، نیرویی غیر از عقل و عاطفه در درون انسان قرار داده است که تکالیف را به انسان الهام می‌کند و از درون، به او فرمان امر و نهی می‌دهد؛ این نیرو به عقل مربوط نیست چون عقل، بیشتر یک امر اکتسابی است و این یک امر فطری است. این نیرو که «وجدان» نام دارد در بسیاری از مسایل که به آنها را امر اخلاقی می‌نامیم به انسان الهام می‌کند و می‌گوید این کار را بکن آن کار را نکن. (مطهری، ۱۳۶۶: ۵۳ و ۵۴) از آیات قرآن نیز به دست می‌آید که انسان از یک سلسله الهامات فطری برخوردار است و فارغ از هر نوع آموزش و فرهنگ، زیبایی و زشتی بعضی از امور را درک می‌کند؛ مثلاً در درون خود می‌یابد که صداقت وفای به عهد، ادای امانت و پاسخ نیکی به نیکی،

خوب و پسندیده است، چنان که احساس می‌کند هر کاری که بر خلاف این امور است، مانند دروغ‌گویی، پیمان‌شکنی، خیانت در امانت و نیکی را با بدی پاسخ گفتن، زشت و ناپسند است. انسان در این شناخت و داوری، به معلّم و مربّی نیازمند نیست، بلکه با ملاحظه نفس موضوع در قضاوت خیر یا شرّ بودن، درنگ نمی‌کند. حال ریشه این نوع شناخت و داوری انسان در کجاست؟

قرآن مجید به فطری بودن این شناخت پرداخته و فرموده است که خداوند، او را به خیر و شر و بد و خوب، آگاه و به این امور هدایت نموده است؛ شماری از این آیات عبارتند از:

«قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلَقَهُ ثُمَّ هَدَى». (طه، ۵۰)

«الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى». (الاعلی، ۳ و ۲)

هدایت در این دو آیه شامل همه موجودات می‌گردد، لکن هدایت تکوینی در انسان، معنا گسترده‌تری از هدایت در سایر موجودات دارد؛ هدایت تکوینی در غیر انسان، به نوع زندگی، تناسل و اموری از این قبیل اختصاص دارد ولی در انسان به‌خاطر متعالی بودن هدف خلقت، شامل هدایت‌های معنوی و شناخت فضایل و رذایل می‌گردد.

«وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا». (شمس، ۷ و ۸)

«لَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ».

(حجرات، ۷)

از این آیات نیز برمی‌آید که انسان، فسق و فجور را از نیک و پاک تشخیص می‌دهد و خیرخواه و شرگریز است، گرچه ممکن است بر اثر تماس با محیط‌های آلوده، تدریجاً این پایگاه درونی او تضعیف گردد و دیگر کشش درونی به سوی خیر، در او وجود نداشته باشد.

«وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ». (مائده، ۲)

در تفسیر المیزان در ذیل این آیه روایتی نقل شده است که شخصی به نام وابصه می‌گوید: خدمت رسول خدا آمدم و می‌خواستم هرچه بد و اثم هست را از آن حضرت بپرسم. حضرت فرمود: وابصه! به تو بگویم که آمده‌ای چه بپرسی؟ گفتم: یا رسول‌الله!

باخبرم کن. فرمود: آمده ای از برّ و اثم سؤال کنی؛ آن گاه رسول خدا سه انگشت خود را کنار هم قرار داد و به سینه من کوبید و فرمود: وابصه! از قلب خودت بپرس! سه مرتبه فرمود برّ و نیکی چیزی است که قلب و دل بدان اطمینان یابد و آرامش گیرد و اثم و گناه چیزی است که در قلب تو ناراحتی و در سینهات اضطراب ایجاد کند، گرچه مردم بدان رأی دهند و اصرار ورزند. (ر.ک: طباطبایی، ۱۴۱۴: ۵، ۱۹۰)

«وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ». (انبیاء، ۷۳)

طبق بیان علامه طباطبایی، مفاد آیه این نیست که کارهای خیر را انجام بدهند بلکه خود کار خیر را به آن‌ها وحی کردیم. (همان، ۱۴، ۳۰۵) این آیه هم حکایت از این دارد که آدمی با خوبی‌ها آشناست؛ زیرا خداوند آن‌ها را در نهاد و سرشت بشر قرار داده است.

«أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ». (بلد، ۸-۱۰)

از این آیات نیز استفاده می‌شود که انسان از درون، زشتی و زیبایی کارهای خود و دیگران را درک می‌کند، خیر و شرّ را می‌شناسد و راه کمال را از کژراهه تمییز می‌دهد. بنابراین خداوند، اصول کلی اخلاق را در جان انسان به ودیعه گذاشته است و تفصیلات آن‌را هم با زبان وحی بیان کرده است. به بیان دیگر، خداوند، اخلاق و سایر معارف را به دو قلم برای انسان نگاشته است: ۱- قلم تکوین (هدایت تکوینی) که همان فطرت و وجدان است؛ ۲- قلم تشریع (هدایت تشریعی) که همان وحی و نبوت است.

خداوند در چند آیه از قرآن، انسان را به خوبی‌ها دعوت می‌کند و از بدی‌ها باز می‌دارد و چنین امر و نهی کردنی، فرع بر این است که انسان با آن خوبی‌ها و بدی‌ها آشنا باشد، زیرا در هیچ جای قرآن از آن تعریفی نکرده و آن‌ها را توضیح نداده است، بلکه بنا بر آشنا بودن انسان با آن مفاهیم گذاشته و تأکید می‌کند که به آن فضایل آراسته شدند و از آن رذایل اجتناب ورزند؛ مانند این آیه که می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ». (نحل، ۹۰)

آیات دیگری هم دلالت بر این دارد که در نهاد انسان، قوه‌ای است که هر چیزی که متناسب و هم‌سنخ طبع اوست را می‌پسندد و هر چه طبع او از آن متنفر را برنمی‌تابد، مانند: «وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ». (قیامة، ۲)

بنابراین، کلیات اصول اخلاقی در فطرت انسان نهاده شده است، لیکن این کلیات برای اخلاقی شدن کافی نیست و همان‌طور که گذشت، گسترش و تعیین مصادیق این کلیات را شریعت، به تفصیل بیان کرده است.

۶- نتیجه

حکم به جدانگاری اخلاق از دین، نمی‌تواند جوامع بشری را از حیث اخلاق و سعادت، تأمین کند، چرا که این رویکرد به اخلاق، متکی کردن آن بر شناخت و درک بشری است و چون ابزار شناخت انسان، محدود، ناقص و صرفاً مبتنی بر عقل، حس یا وجدان است و این قوا هم محدودند و هم در شرایط و زمان‌های متفاوت، متغیرند و این باعث صدور احکامی ناقص، متغیر و بعضاً متعارض می‌شود و در این بین، شهوات و منفعت‌طلبی‌های نفسانی نیز بر ناکارآمدی این نوع شناخت می‌افزاید. پس اخلاق باید زاینده بالاترین و واقعی‌ترین منبع شناخت در حوزه سعادت و شقاوت، خیرات و شرور و مصالح و مفاسد انسان‌ها باشد تا سعادت حقیقی آنها تأمین گردد و این تحقق نمی‌یابد مگر از ناحیه دین.

منابع و مأخذ

قرآن کریم.

نهج البلاغه، ترجمه فیض الإسلام.

۱. باربور، ایان، ۱۳۷۴، علم و دین، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران، نشر دانشگاهی.

۲. پاپکین، ریچارد و آروم، استرول، ۱۴۰۲، کلیات فلسفه، ترجمه سید جلال‌الدین مجتبوی، تهران، حکمت.

۳. پترسون، مایکل و دیگران، ۱۳۷۹، عقل و اعتقاد دینی، ترجمه احمد نراقی و ابراهیم سلطانی، تهران، طرح نو.

۴. جعفری، محمدتقی، ۱۳۵۸، *شرح و تفسیر نهج البلاغه*، ج ۱۶، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۵. خمینی، روح الله، ۱۳۶۹، *چهل حدیث*، تهران.
۶. سبحانی، جعفر، ۱۳۷۸، «حاکمیت دین بر اخلاق یا تقدم اخلاق بر دین»، مجله تخصصی *کلام اسلامی*، شماره ۳۲.
۷. همو، ۱۳۶۲، *بحث فی الملل و النحل*، قم، لجنة ادارة الحوزة العلمية.
۸. همو، ۱۳۷۵، *شناخت در فلسفه اسلامی*، تهران، انتشارات برهانی.
۹. شهرستانی، محمد، ۱۳۷۶، *الملل و النحل*، به کوشش محمدفتح الله بدران، قم، منشورات الرضی.
۱۰. صدرالدین شیرازی، بی تا، *الرسائل*، قم، مکتبه المصطفوی.
۱۱. طباطبایی، سیدمحمد حسین، ۱۴۱۴، *المیزان*، قم، منشورات جامعه المدرسين.
۱۲. طبرسی، ابوعلی الفضل بن الحسن، ۱۴۰۸، *مجمع البیان*، بیروت، مؤسسه الأعلمی.
۱۳. کانت، ایمانوئل، ۱۳۶۹، *بنیاد ما بعد الطبیعه اخلاق*، ترجمه حمید عنایت و علی قیصری، تهران، خوارزمی.
۱۴. کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۳۶۶، *الاصول من الکافی*، تهران، دارالکتاب الاسلامیه.
۱۵. لاهیجی، عبدالرزاق، ۱۳۷۸، *گوهر مراد*، تصحیح و مقدمه زین العابدین قربانی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۱۶. مشکور، جواد، *فرهنگ و فرق اسلامی*، ؟تاریخ نشر، انتشارات؟
۱۷. مصباح یزدی، محمدتقی، ۱۳۶۴، *فلسفه اخلاق*، تهران، نشر بین المللی.
۱۸. همو، ۱۳۶۷، *دروس فلسفه اخلاق*، تهران، اطلاعات.
۱۹. همو، ۱۳۷۸، «دین و اخلاق»، *قیسات*، شماره ۱۳.
۲۰. مطهری، مرتضی، ۱۳۶۳، *تعلیم و تربیت در اسلام*، قم، صدرا.
۲۱. همو، ۱۳۶۶، *فلسفه و اخلاق*، قم، صدرا.
۲۲. همو، ۱۳۶۷، *مسأله شناخت*، قم، صدرا.
۲۳. همو، ۱۳۶۸، *مقدمه ای بر جهان بینی اسلامی*، قم، صدرا.
۲۴. مک اینتایر، السدیر، ۱۳۷۹، *تاریخچه فلسفه اخلاق*، ترجمه انشاءالله رحمتی، تهران، حکمت.
۲۵. مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۷۴، *پیام قرآن*، قم، مدرسه امیرالمومنین.
۲۶. همو، ۱۳۷۴، *تفسیر نمونه*، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
۲۷. مشکور، جواد، ۱۳۷۴، *فرهنگ و فرق اسلامی*، مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس.